

ادبیات کودک: واقعیت یا فانتزی

سوسن بهار

با سلام مجدد به همه! من سعی می‌کنم صحبت‌هایم را کوتاه کنم، تا فرصت بیش‌تری برای دوستانی که از ایران آمده‌اند باقی بماند و آن‌ها بتوانند مجدداً هم به بحث بپردازند. صحبت‌ام را با اجازه‌ی شما، با یک شعر از سیو ویدر بری شروع می‌کنم، که نویسنده و شاعر و گردآوری‌کننده‌ی اشعار کودکان در سوئد است.

«حرفی بزن

بگو نه

فریاد کن

ترسیم کن

شرح بده

تسلیم نشو.»

من از قصه خیلی خوشم می‌آید. از بچگی عاشق شنیدن و خواندن قصه بوده‌ام. اجازه بدهید که من هم از سوته یف و انگیزه‌ی انتشار «داروگ» حرف بزنم. سال ۱۹۹۴، من و عده‌ای دیگر یک انجمن ایرانیان در محل زندگی‌مان درست کردیم. یکی از کارهای من، جمع کردن کودکان در کتاب‌خانه‌ی محل و خواندن قصه برای آن‌ها بود. سوته یف در کتاب قصه و تصاویرش داستانی دارد به نام «در زیر قارچ». خودم این قصه را در دوازده سالگی خوانده بودم، بعدها هم برای برادرهای کوچک‌ترم خواندم، و بعد هم برای بچه‌های خودم و بچه‌های دیگر. این قصه را خیلی دوست دارم. از همین رو، به کتاب‌خانه‌ی مرکزی استکهلم رفتم و شروع کردم به ورق زدن کتاب‌های قصه‌ای که از ایران وارد می‌کنند. موضوع قصه‌ی «در زیر قارچ»، این است که مورچه‌ای از ترس باران به زیر کلاهک قارچی می‌خزد و به زحمت جا می‌گیرد. بعد پروانه و کفش دوز و... و حتی خرگوش هم به او می‌پیوندند. در طول قصه، جملاتی مانند: «جا تنگ می‌شود، ولی دل آزرده نمی‌گردد»، یا «یک خرده مهربون‌تر بنشینم، همه جا می‌گیریم» و... زیاد است. آخر قصه، وقتی که مورچه تعجب می‌کند که چگونه همه در زیر قارچ

جا گرفته‌اند، قورباغه‌ای که بر روی کلاهدک قارچ نشسته، می‌گوید: «مگر تو نمی‌دانی...» و سپس جواب را در اختیار کودک می‌گذارد: قارچ‌ها در موقع باران خوردن بزرگ تر می‌شوند و کلاهدک شان را مثل چتر می‌گسترند.

وقتی که در کتاب خانه‌ی مرکزی استکهلم این قصه را به صورت یک کتاب جداگانه دیدم، واقعا خوشحال شدم. ورقش زدم، متوجه شدم تغییراتی در آن به وجود آورده‌اند. مثلا نوشته‌اند: «چون مهمان حبیب خداست و مورچه به این مساله اهمیت داد، خدا در کارش گشایش به وجود آورد و همه در زیر قارچ جا گرفتند.» بعد شروع کردم به مراجعه کردن به نشریات و کتاب قصه‌هایی که از ایران به سوئد وارد می‌شوند. «کیهان بچه‌ها» را از بچگی می‌خواندم. اولین شعری که در آن دیدم چنین تیتری داشت: «بوی خوش وضو». بعد قصه‌ی «مشهدی علی» را خواندم: مشهدی علی به جبهه‌ی جنگ می‌رود و وقتی که برمی‌گردد، گاوش، گوسفندش، زنش زائیده‌اند. اتفاقا زنش پسری هم زائیده بود، که احتمالا چون پدرش زخمی شده، نسل بعدی شهدا تکمیل شوند.

فکر کردم، چکار باید و می‌شود کرد. می‌دانستم که کارهایی در زمینه‌ی «ادبیات کودک» در ایران تولید می‌شود، ولی متأسفانه نه ما و نه کس دیگری از آن‌ها اطلاع نمی‌یابیم، برای این که اجازه‌ی چاپ نمی‌گیرند و منتشر نمی‌شوند. احساسم این بود که باید کاری در جهت آلترناتیو ادبیات کودک در ایران انجام داد. ادبیاتی در مقابل آن چه که هست، آن چه که رواج دارد و تبلیغ می‌شود. باید ادبیات کودک آلترناتیوی در مقابل ادبیات رایج که به دنیای لطیف کودک ضربه می‌زند، ارائه داد. برای این کار حدود یک سال، یک سال و نیم، تلاش کردم. تحقیق کردم. به کتاب‌های کودکان در سوئد، به نقدهای ادبیات کودک و نشریات کودکان در این جا مراجعه کردم. سراغ سردبیرهای مجلات سوئدی، که سابقه‌ی زیادی در ارتباط با کار کودکان دارند، رفتم. از شکل کار آن‌ها، اهداف این کار، این که چگونه باید برای کودک مطلب نوشت و... پرس و جو کردم. و بعد هم شروع کردم به فراهم کردن زمینه‌های کار «داروگ».

صحبت‌ام را این جا این طور خلاصه می‌کنم: در مورد «ادبیات کودک»، دو درک در سطح جهان وجود دارد (جدا از این که از زاویه‌ی تخصصی، ادبیات شامل چه مسایلی می‌شود. به این‌ها اگر فرصت شود، در جای دیگری خواهم پرداخت): داستان و قصه‌ی کودک، شامل فانتزی باید باشد یا واقعیت؟

وقتی که ماجراهای اخیر افغانستان را دنبال می‌کردم و صحنه‌های وحشتناکی از وقایع این کشور را بر صفحه‌ی تلویزیون می‌دیدم، به عنوان انسانی که در هزاره‌ی سوم زندگی می‌کند، احساس می‌کردم که ما به یک عصر روشن‌گری جدید نیازمندیم. عصری که دوباره علم را، توضیحات علمی و اجتماعی درباره‌ی همه‌ی رخ دادهای جهان را بشکافد و دید دیگری به بشریت عرضه کند.

به همین دلیل، از هاری پوتر شروع می‌کنم. چون فکر می‌کنم، که تخیل و فانتزی در قصه



بسیار هم خوب است. من باور ندارم، که قصه باید صرفاً رئالیستی باشد و فانتزی در آن جایی نداشته باشد. تمام قصه‌ها و افسانه‌هایی که ما در بچگی از مادرها و یا پدرهای مان شنیده‌ایم، هنوز هم در ما زندگی می‌کنند و این ناشی از قدرت تخیل و فانتزی است، که قصه بدون آن جالب نیست. اما آن چه که امروزه نوشته می‌شود و میلیون‌ها میلیون ثروت برای تولید کنندگان این نوع ادبیات به وجود می‌آورد، قطع کردن ارتباط انسان با واقعیت زندگی و بستن چشم او به روی آن چه که به طور واقعی در جهان می‌گذرد، است. به قول نوام چامسکی در یکی از کارهایش که برای «داروگ» ترجمه کردم: اگر بخشی از پول‌هایی را که صرف تحقیق درباره‌ی حیوانات می‌شود، به تحقیق

درباره‌ی سلامت و سعادت بشر اختصاص می‌دادند، زندگی انسان‌ها دگرگون می‌شد. من فکر می‌کنم که این اوهام، خرافه‌ها، و جهل در هر شکل‌اش، از هاری پوتر گرفته تا... به خصوص وقتی که جنبه‌ی تبلیغات ویژه پیدا می‌کنند، بسیار مذموم است. اگر کتابی بود در کنار سایر کتاب‌هایی که کودکان می‌خوانند، یک مساله می‌بود؛ ولی وقتی که آن را می‌کنند سمبل و ملکه‌ی ذهن کودکان، مساله‌ی دیگری است.

من در کار مطالعاتی که برای آغاز به کار «داروگ» انجام دادم، نویسندگانی را شناختم که هیچ‌جا از آن‌ها اسمی در میان نیست. از جمله روبرت کرمیه، نویسنده‌ای که در موردش می‌گویند: «وارد شدن به قصه‌های کرمیه، مثل وارد شدن در یک آزمایشگاه رادیواکتیو است. وقتی که قصه‌ی او تمام می‌شود، زنگ خطر به صدا در آمده است.» خواندن کتاب‌های کرمیه و استفاده از آن‌ها را در مدارس، کشیشان آمریکایی ممنوع اعلام کردند و معلمانی که عقیده داشتند قصه‌های او باید در بین جوانان پخش شود، تهدید به مرگ شدند. علت این است، که قصه‌های کرمیه درباره‌ی خشونت است. قصه‌هایش سر تا پا جدل و خشونت است. در سوئد درباره‌ی کتاب‌هایش می‌گویند، که خشونت پورنوگرافی در قصه‌های کرمیه وجود دارد. روبرت کرمیه قصه‌ای دارد به نام «جنگ کارخانه‌ی شکلات سازی». وقتی برگیتا فرانسون، محقق سوئدی، درباره‌ی این کتاب از او می‌پرسد: پس چرا یک تحلیل روان‌شناسانه از این شخصیت‌های مذموم در قصه هایت نیست؛ برعکس تمام فیلم‌های آمریکایی که هر قتل و جنایتی را به نگاه کردن مادر مجرم به مرد همسایه ربط می‌دهند، یا به ماست دزدیدن پدر مجرم از بقالی سر کوچه؟

می‌گوید: اولاً شخصیت انسان را جامعه می‌سازد، نه صرفاً خانواده. به علاوه، هر انسانی را باید بر اساس اعمال و کردار امروز خودش سنجید، نه بر اساس گذشته و خانواده‌اش. و بعد هم ادامه می‌دهد: من گفتم که علت چیست، شخصیت بد قصه‌ی من، پدرش کارمند عالی رتبه‌ی اداره‌ی بیمه بود!

به هر حال، نویسندگانی که کارهای شان مطرح نمی‌شود، یا مورد نفی قرار می‌گیرد، آن هم از زاویه‌ی رسوم و سنت‌های جاری جامعه، کم نیستند. نویسندگانی هم هستند مانند ویرجینیا هامیلتون، که قصه‌ی قشنگی در مورد کودکان خیابانی دارد. در مورد پدیده‌ای که ابعاد جهانی به خود گرفته است. تیراژ این قصه‌ی ویرجینیا در آمریکا، که به طور معمول تیراژ قصه در آن حداکثر هفت هزار نسخه است، به ۲۵ هزار تا ۶۰ هزار نسخه رسیده است. این‌ها، کارهای زیبایی در زمینه‌ی ادبیات کودک بود که من با آن‌ها آشنا شدم. کارهایی که بر عکس کارهای بازاری، نام و نشان چندانی از آن‌ها در مطبوعات نیست. درست عین به دست آوردن اطلاعات درباره‌ی مقولاتی مانند کار کودک و بی‌حقوقی او. تحقیق در این زمینه‌ها و یافتن نویسندگان طراز بالای ادبیات کودک، بعضاً مثل حفاری و کندن دل کوه است. این سیستم سانسور، این برخورد ایدئولوژیک به ذهن کودک، در تمام دنیا و در تمامی جوامع بشری وجود دارد. علت‌اش هم واضح است، سرمایه‌داری کودکان را «سرمایه‌های فردای جامعه‌ی خود» نامیده است.

با مراجعه به کتاب‌هایی که در ایران در این سال‌ها منتشر شده است، به این نتیجه رسیدم که متأسفانه حتی یک نمونه کار غیر ایدئولوژیک رسمی برای کودکان وجود ندارد. در همین سوئد - سوئدی که هم حقوق کودک در آن خیلی بالاست و هم ادبیات کودکش پیشرفته است، به طوری که می‌تواند سرمشقی برای دست اندرکاران ادبیات کودک باشد - وقتی که به روزنامه‌های یومیه‌ای که برای بچه‌ها منتشر می‌شود و درباره‌ی آن‌ها تبلیغات و اطلاعات وسیعی در همه جا وجود دارد، مراجعه می‌کنیم، برای مثال می‌بینیم که اکثر سؤال‌های جداول حتماً در مورد خانواده‌ی پادشاهی است و یا به کشتی نوح و داستان ابراهیم و اسماعیل و این گونه موضوعات مربوط می‌شود.

منظور و تأکیدم این است، که در زمینه‌ی ادبیات کودک در سطح جهانی با دو بخش و دو طرز تلقی و عمل مواجه هستیم: یکی بخش بازاری، که ناظر بر تربیت انسان فرداست. انسانی که باید مطیع و برده‌ی نظم موجود باشد، انسانی که باید از بچگی در ذهنش کوبیده شود، که باید در مقابل جبر و جبروت خداوندی زانو به زمین زند. و طرز تلقی دیگری، که از واقعیت‌ها برای کودک می‌گوید و با طرح موضوعات واقعی، کودک را برای یافتن ابزار کاری که خودش مناسب می‌یابد و بهره‌گرفتن از خلاقیت‌اش آماده می‌سازد. و در واقع، با دادن اطلاعات واقعی، او را راهنمایی می‌کند. به قول یواسیتن گاردنر، نویسنده‌ی کتاب «دنیای سوفی» که می‌گوید: «من برخلاف پر لاگر کویست، نویسنده‌ی سوسیالیست سوئدی که کتاب «باراباس» او به فارسی ترجمه شده است، مهمان واقعیت‌نستم، من در

واقعیت زندگی می‌کنم، من خود واقعیت‌ام. از بچگی آرزو داشتم، که به ریشه‌ی انسانی برگردم و ببینم چرا ما به وجود آمده‌ایم و چرا می‌میریم؟»

خود «دنیای صوفی» برای من مثل نگاهی به تاریخ جهان از نهر بود. فکر می‌کنم، که این بخش از ادبیات دوباره شروع به ابراز وجود کرده است. دال می‌گوید: «مافیای آکسفورد و کمبریج به هیچ وجه سراغ آدم‌هایی مثل ما نمی‌آیند. آن‌ها به قصه‌های واقعی و علمی نیازی ندارند. نفع آنان در قطع شدن ارتباط کودک با دنیای واقع و پیرامون وی است، تا که بتواند بورکرات خوبی از آب در آید. و در ضمن پول خوبی هم از این دست ادبیات به دست می‌آورند.»

از صحبت اصلی‌ام دور شدم، می‌خواستم این جا از تجربه‌ی «داروگ» سخن بگویم. هر چند که همه‌ی آن چه که گفتم نیز در تجربه‌ی «داروگ» نقش و سهم داشتند. علت و احساس نیاز به وجود یک نشریه‌ی الکتروناتیو ادبیات کودک موجود را مثل بسیاری دیگر از دوست داران ادبیات کودک و مدافعان حقوق انسانی کودکان درک کرده بودم و به سهم خود برای شکل دادن به چنین الکتروناتیوی، تلاشم را با «داروگ» ادامه دادم. «داروگ» از همان شروع کار، بدین گونه معرفی و شناسانده شد:

«ایده در ذهن من به وجود آمده بود، اما «داروگ» مستقل از اراده‌ی من وجود یافت. برای خودش زیر آواز زد. شروع که کرد، من به دنبالش دویدم. به زودی روشن شد، که زبان اعتراض علیه کار و بردگی کودک، این موهن‌ترین تراژدی قرن حاضر است. اسپارتاکوس‌های هزاره‌ی سوم، و سمبل شان، اقبال مسیح، سوپرمن‌های روایت‌هایش شدند. به فکر چاره افتاد و برای کودکانی که فارسی را حرف می‌زدند، اما با الف بای آن آشنا نبودند، شروع به لاتین نویسی کرد. و این کار را با آشنا شدن با کنوانسیون خط نو فارسی ادامه داد. به معرفی نویسندگان و کارگران ادبی و فرهنگی عرصه‌ی ادبیات کودک، چه ایرانی و چه بین‌المللی، پرداخت. خلاصه‌ی کلام، «داروگ» نشریه‌ی یک ضرورت معین تاریخی - اجتماعی است، که خمیرمایه‌اش را از جنبش لغو کار کودک گرفته و در ذهن و دستان من و سایر همکاران این نشریه شکل یافته است. هدف و آرزوی «داروگ» ادامه‌ی چنین مباحثی و ادای سهمی در این عرصه‌ی مهم در این لحظه از تاریخ جامعه‌ی انسانی است. همان گونه که درد مشترک است، هنر و ادبیات هم مثل هر مساله‌ی دیگری عمومی است و نمایندگان خود را در گرایش‌های مختلف اجتماعی دارد و با جنبش‌های اجتماعی معینی گره خورده است.»

پاسخ «داروگ» به سؤال طرح شده در ابتدای این صحبت، «ادبیات کودک: واقعیت یا فانتزی»، در واقع هم این و هم آن، و نه این و نه آن، است. به نظر من، حقایق را به کودک نه به روش ایدئولوژیک، بلکه آگاه‌گرایانه و در خور سن و سالش، همراه با تصاویری که خلاقیت او را به کار گیرند، باید گفت. فانتزی را و حس زیبایی را باید به او شناساند، چرا که جزئی لاینفکی از لطافت کودکی است؛ اما طبیعتاً نبایست زمینه‌ای به وجود آورد که در دنیای فانتزی غرق شود و ارتباطش با عالم واقع قطع گردد. ما در

این راه گام نهاده‌ایم، گو که راه درزای در پیش است.
«کرم شتاب گفت: رفیق خرگوش، نور هر چقدر هم که ناچیز باشد باز نور است.»

* * *

با شعر سیو ویدر بری شروع کردم و با اجازه همگی، صحبت‌ام را با شعر دیگری از او به پایان می‌برم:

«بیشتر وقت‌ها،

نان از شعر

مهم‌تر است

نگاه کن

از درز اسفالت خیابان

غنچه‌ی شعری

می‌شکفتد.»

* * *

توضیح:

آن چه خواندید متن سخنرانی سوسن بهار در اولین سمینار «ادبیات کودک داروگ، درباره و برای کودک» است، که در سال ۲۰۰۲ در استکهلم برگزار گردید.

* * *